

انسان و ایدئولوژی وحیانی

در شماره گذشته نیاز بشر به دین از منظر حیات اجتماعی بررسی شد. در این نوشتار به بررسی این مسئله از منظر نیاز بشر به ایدئولوژی در زندگی فردی و اجتماعی خواهیم پرداخت. از آنجا که استاد مطهری این مسئله را به طرز شایسته‌ای تبیین نموده است آرای ایشان را به صورت خلاصه و گویا یادآور می‌شویم: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

کاملی نیازمند است که بتواند خطوط و اصول کلی حاکم بر زندگی انسان را در راستای سعادت و کمال او روشن سازد، و از طرفی از چنان ویژگی‌ای برخوردار باشد که ایمان راسخ انسان را نیز برانگیزد و مورد اعتماد کامل او قرار گیرد. استاد پس از بررسی جوانب این مسأله نتیجه گرفته است

استاد مطهری در کتاب «انسان و ایمان» نیازمندی انسان به دین و ایمان دینی را از طریق نیازمندی او به مکتب و ایدئولوژی جامع و کامل تبیین کرده است. نتیجه آن بحث این است که انسان، هم از نظر زندگی فردی و هم از نظر زندگی اجتماعی به مکتب و ایدئولوژی جامع و

مطرح کرده‌اند و حاصلش این است که کارهای انسان به دو گونه التذادی و تدبیری تقسیم می‌شود: کارهای التذادی آنهایی است که انسان به مقتضای غریزه و طبیعت یا عادت، که طبیعت ثانوی است، برای رسیدن به يك لذت یا فرار از يك رنج انجام می‌دهد. مانند نوشیدن آب برای رفع تشنگی، و فرار از گزنده، یا درنده‌ای که از او احساس خطر می‌کند. محرك و برانگیزنده انسان به انجام یا ترك چنین کارهایی، غریزه و میل یا نفرت طبیعی او است. لذت و رنج طبیعی فعل، به خودی خود انسان را به سوی فعل جذب، یا از آن دفع می‌کند و نیازمند تدبیر و برنامه‌ریزی خاصی برای ایجاد انگیزه یا دافعه نسبت به فعل نمی‌باشد.

بر خلاف کارهای تدبیری که جاذبه یا دافعه نسبت به فعل، معلول میل یا نفرت ناشی از لذت یا رنج طبیعی فعل نیست، بلکه محصول و نتیجه تدبیر عاقلانه‌ای است که درباره آن تحقق می‌پذیرد، یعنی انسان بر اساس نوعی مصلحت اندیشی عاقلانه کاری را می‌پسندد یا ناپسند

که این دو ویژگی جز در مکتب و ایدئولوژی آسمانی که در عصر ما، در آیین اسلام تبلور و تعین یافته است، یافت نمی‌شود. ایدئولوژی اسلامی از يك سو، اصول و خطوط کلی و اساسی زندگی انسان را به روشن‌ترین وجه بیان کرده است، و هم بر جهان بینی‌ای عقلی- قدسی استوار است که می‌تواند علاوه بر جلب اعتماد عقلی و معرفتی انسان، جاذبه و شور ایمانی نیز در او پدید آورد. در نتیجه، هر دو نیاز معرفتی و ایمانی انسان را در قلمرو قانون و راه و رسم زندگی سعادت‌مندان، برآورده می‌سازد، اینک مطالبی را که استاد مطهری در این باره نگاشته‌اند با اندکی تلخیص و تصرف در عبارات بازگو می‌کنیم:

استاد در این کتاب، نخست دو پرسش زیر را مطرح کرده است:

۱. مکتب یا ایدئولوژی چیست و چگونه تعریف می‌شود؟

۲. آیا وجود ایدئولوژی برای فرد یا جامعه انسانی ضروری است؟

سپس، بحثی را به عنوان مقدمه

را مشخص می‌سازد، اراده در جهت اجرای آن وارد عمل می‌شود، و چه بسا در این خصوص با مخالفت امیال طبیعی و غریزی مواجه می‌شود، ولی علی‌رغم چنین مخالفتی نیروهای کنش‌گر، انسان را در جهت تحقق یافتن مصلحت عقلانی به کار می‌گیرد. عقل و اراده انسان هر اندازه نیرومندتر باشند، فرمان خود را بر طبیعت و گزینه تحمیل می‌کنند.

انسان، هر اندازه در ناحیه عقل و اراده تکامل یافته‌تر باشد، فعالیت‌هایش بیش‌تر تدبیری است تا التذادی، و هر اندازه به افق حیوانیت نزدیک‌تر باشد فعالیت‌هایش بیش‌تر التذادی است تا تدبیری، زیرا فعالیت‌های حیوان، همگی التذادی است. اگر چه حیوانات گاهی کارهایی انجام می‌دهند که نشان دهنده تدبیری بودن آنهاست، مانند لانه ساختن‌ها، مهاجرت‌ها، جفت‌گیری‌ها و تولید مثل‌ها، ولی این کارها صرفاً بر اساس نوعی الهام جبری و غریزی صورت می‌گیرد نه از روی تفکر و تصمیم‌گیری و مصلحت‌اندیشی. اما انسان از قدرت تدبیر ارادی و

می‌شمارد، آنگاه در مورد انجام یا ترك آن تصمیم می‌گیرد. در کارهای التذادی، طبیعت لذت را تشخیص می‌دهد، و در کارهای تدبیری، مصلحت را عقل تشخیص می‌دهد. دستاورد کارهای التذادی لذت طبیعی و غریزی است، و محصول کارهای تدبیری رضایت و خرسندی. انسان ممکن است از کار تدبیری و ارادی به دلیل این که نتیجه آن دور دست است، احساس لذت نکند، ولی با توجه به این که پایان کار تأمین‌کننده مصلحت انسان است از انجام آن احساس رضایت و خرسندی می‌کند.

از این جا می‌توان به نقش تعیین‌کننده عقل در کارهای تدبیری و عقلانی پی برد زیرا، از آنجا که این کارها به مقتضای طبیعت و غریزه انجام نمی‌گیرد، نیازمند محاسبه عقلانی و تدبیر ارادی است. یعنی نیروی عقل، خیر و کمال یا لذتی را در دور دست می‌بیند و راه رسیدن به آن را که حیثاً دشوار است، کشف می‌کند و طرح و نقشه دست یافتن به آن را می‌ریزد. مصلحتی را که عقل تشخیص می‌دهد و راه و برنامه آن

تفکر مصلحت‌اندیشانه برخوردار است، و در این باره از چنان قابلیت برخوردار است که می‌تواند کارهای التذادی و طبیعی خود را نیز در کادر مصلحت‌اندیشی خود قرار دهد، و هر لذتی در عین این که لذت است مصلحت هم باشد. و هر فعالیت طبیعی در همان حال که پاسخگویی به دعوت طبیعت است، اطاعت از فرمان عقل نیز باشد. هرگاه فعالیت تدبیری، فعالیت‌های التذادی را زیر پوشش خود قرار دهد، و فعالیت‌های التذادی، بخشی از طرح کلی و برنامه‌عام تدبیری زندگی قرار گیرد، طبیعت با عقل، و میل با اراده، انطباق می‌یابند.

تا این جا روشن شد که تدبیری بودن فعالیت‌های انسان از ویژگی‌های او است، و انسان با این ویژگی از سایر حیوانات متمایز می‌گردد، ولی باید دانست که ان ویژگی شرط لازم انسانیت او است نه شرط کافی. فعالیت‌های انسان آن‌گاه نشان‌دهنده انسانیت او خواهد بود که با گرایش‌های عالی او هماهنگ باشد و لاقلاً با گرایش‌های عالی او در تضاد

نباشد. اگر این شرط تحقق نیابد، فعالیت‌های تدبیری انسان هر چند از برترین تدبیر نیز برخوردار باشد، نه تنها انسانی نخواهد بود، بلکه از فعالیت‌های غریزی حیوانی نیز فروتر خواهد بود، و صبغه‌شیطانی خواهد داشت. چنان که در احادیث اسلامی از چنین عقل و تدبیری به عنوان «نکرا و شیطنت» یاد شده است. حاصل آن که فعالیت‌های تدبیری انسان، هم می‌تواند انسانی و متعالی باشد و هم می‌تواند شیطانی و بر ضد انسانیت او باشد.

حال، با صرف نظر از جنبه ارزشی یا ضد ارزشی فعالیت‌های تدبیری انسان این مسئله مطرح می‌شود که آیا عقل انسان برای تشخیص مصالح و مفاسد امور مربوط به زندگی انسان کافی است یا کافی نیست، و به نیروی برتری نیاز دارد که در تشخیص مصالح و مفاسد، عقل او را کمک دهد. در این باره استاد مطهری کارهای تدبیری انسان را در حوزه فعالیت‌های فردی و اجتماعی مورد بررسی قرار داده است. مسایل مربوط به زندگی فردی را نیز به دو

راهنمایی نیروی برتر از عقل و تجربه بشری نیازمندا است؟

استاد مطهری در این باره شق دوم پرسش مزبور را برگزیده و به دو دلیل عقل بشر را برای تشخیص مصالح و مفساد کلی حیات فردی بشر کافی نمی‌داند، یکی ناشناخته بودن بشر برای او چنان که برخی از متفکران به این مطلب تصریح کرده‌اند، گذشته از این، شناخت مصالح و مفساد کلی زندگی انسان در گرو شناخت کامل سعادت و شقاوت بشر است، و این مطلب از معضلاتی است که هنوز فلاسفه به رأی يك دست و مورد وفاقی نرسیده‌اند.

در جهان دو فیلسوف یافت نمی‌شود که در پیدا کردن راه، وحدت نظر داشته باشند، خود سعادت که غایت اصلی و نهایی است و در ابتدا مفهومی واضح و بدیهی به نظر می‌رسد یکی از ابهام‌آمیزترین مفاهیم است.

این که سعادت چیست؟ و با چه چیزهایی محقق می‌شود؟ شقاوت چیست؟ و عوامل آن کدام است؟ هنوز به صورت يك مجهول مطرح است و ناشناخته باقی

گونه مسایل و تدبیرهای جزئی و کلی تقسیم کرده است. از دیدگاه استاد، در این که نیروی عقل و تفکر برای تدبیرهای جزئی و محدود زندگی ضروری و مفید است، بحثی نیست، انسان در زندگی همواره با مسایلی از قبیل انتخاب دوست، انتخاب رشته تحصیلی، انتخاب همسر، انتخاب شغل، مسافرت، معاشرت، تفریح، فعالیت‌های نیکوکارانه، مبارزه با کژی‌ها و ناراستی‌ها و... مواجه است. بدون شك در همه اینها نیازمند تفکر و اندیشه و تدبیر است و احیاناً به بهره‌گیری از تفکر و اندیشه دیگران هم نیازمند می‌باشد (اصل مشورت). در همه این موارد جزئی، انسان، طرحی را تهیه می‌کند و آن را به مرحله اجرا درمی‌آورد.

ولی آیا انسان در مسایل و طرح‌های کلی مربوط به زندگی فردی خود نیز با استفاده از عقل و تفکر خود و دیگران می‌تواند طرح لازم و مناسبی را برای زندگی خود تهیه و سپس اجرا نماید، یا این که در این امور که مصالح و مفساد کلی زندگی فردی او را در برمی‌گیرد به هدایت و

مانده است، چرا؟ چون هنوز خود بشر و استعدادها و امکاناتش ناشناخته است. مگر ممکن است خود بشر ناشناخته بماند و سعادتش که چیست و با چه چیزی میسر می شود شناخته گردد؟

دلیل دیگری که استاد مطهری برای ناکافی بودن عقل و دانش بشر برای تشخیص مصالح و مفاسد زندگی فردی انسان آورده است، مسأله حیات اخروی، سعادت و شقاوت او در سرای دیگر است، زیرا عقل و دانش بشر از شناخت سعادت و شقاوت اخروی به صورت روشن و دقیق ناتوان است، در این صورت نخواهد توانست طرح جامع و کاملی را برای زندگی بشر ارائه دهد.

هرگاه عقل و دانش بشر برای تشخیص مصالح و مفاسد اساسی و کلی مربوط به زندگی فردی انسان کافی نباشد، به طریق اولی برای تشخیص مصالح و مفاسد اساسی مربوط به زندگی اجتماعی انسان کافی نخواهد بود. زیرا پیچیدگی ها و دشواری های مربوط به زندگی اجتماعی بسی بیش تر از پیچیدگی ها و دشواری های

مربوط به زندگی فردی است. و چون انسان موجودی است اجتماعی، سعادت، آرمان ها و ملاک های خیر و شر او، راه و روش و انتخاب وسیله اش با سعادت ها، آرمان ها و ملاک های خیر و شر، و راه و روش ها و انتخاب وسیله های دیگران آمیخته است، نمی تواند راه خود را مستقل از دیگران برگزیند. سعادت خود را باید در شاهراهی جست و جو کند که جامعه را به سعادت و کمال برساند. آنچه درباره حیات، سعادت، شقاوت اخروی در ارتباط با زندگی فردی بشر بیان گردید، در مورد زندگی اجتماعی انسان نیز صادق و ساری است.

از مطالب پیشین به دست آمد که انسان برای شناخت مصالح و مفاسد کلی و بنیادی مربوط به زندگی فردی و اجتماعی، و تشخیص سعادت و شقاوت خویش به يك تئوری کلی، يك طرح جامع و هماهنگ و منسجم نیاز دارد که هدف اصلی، کمال انسان و تأمین سعادت همگانی بشر را در برداشته باشد. و در آن خطوط اصلی و روش ها، باید ها و

می‌توانند ملاک وحدت بخش جامعه باشند، اما در جوامع پیش رفته چنین عواملی کارایی چندانی ندارند. این عوامل در سایه رشد عقلی و عملی بشر تضعیف شده‌اند، در این صورت وحدت و انسجام زندگی اجتماعی به ملاک دیگری نیازمند است، این ملاک همان فلسفه زندگی یا ایدئولوژی جامع و کامل است.

آنچه بشر امروز - و به طریق اولی بشر فردا - را وحدت و جهت می‌بخشد و آرمان مشترك می‌دهد و ملاک خیر و شر و باید و نباید برایش می‌گردد، يك فلسفه زندگی انتخابی آگاهانه آرمان خیز، مجهز به منطق، و به عبارت دیگر، يك ایدئولوژی جامع و کامل است، بشر امروز بیشتر از بشر دیروز نیازمند چنین فلسفه زندگی است، فلسفه‌ای که بتواند به او دل بستگی به حقایق و منافع ماورای فرد بدهد. امروز دیگر، جای تردید نیست که مکتب و ایدئولوژی از ضروریات حیات اجتماعی است.

پرسش مهمی که در این جا مطرح می‌شود این است که چه کسی می‌تواند

نیایدها، خوبها و بدها، هدفها و وسیلهها، نیازها و دردها و درمانها مسئولیتها و تکلیفهای انسان مشخص شده باشد. و منبع الهام تکلیفها و مسئولیتها برای همه افراد بوده باشد، این تئوری کلی و فراگیر همان ایدئولوژی و مکتب است که در اصطلاح قرآن شریعت نامیده شده است.

نیاز انسان به ایدئولوژی و مکتب (شریعت) مطلبی است که پیوسته مورد توجه بشر بوده است. این نیاز در مورد زندگی اجتماعی انسان آشکارتر می‌باشد. زیرا انسان به مقتضای غرایز و تمایلات خویش منافع فردی خود را بر مصالح اجتماعی ترجیح می‌دهد. بنابراین، باید ورای تمایلات فردی، به امری کلی و اجتماعی معتقد باشد تا مایه پایداری و استواری زندگی اجتماعی گردد، این میثاق عمومی و عامل وحدت بخش جامعه همان ایدئولوژی یا فلسفه زندگی است که افراد يك جامعه آن را به رسمیت می‌شناسند.

اگر در جوامع غیر پیشرفته مسایلی چون گرایشهای نژادی، خونی، قومی و قبیله‌ای

اگر دیدی راستین درباره هستی و خلقت داشته باشیم، نظام هستی را نظامی متعادل بدانیم، خلأ و پوچی را از هستی نفی نماییم، باید اعتراف کنیم که دستگاه عظیم خلقت این نیاز بزرگ را، این بزرگ‌ترین نیاز را، مهمل نگذاشته و از افقی مافوق عقل انسان، یعنی افق وحی، خطوط اصلی این شاهراه را مشخص کرده است (اصل نبوت). کار عقل و علم، حرکت در درون این خطوط اصلی است.

استاد مطهری، در این جا سخن شیخ الرئیس ابن سینا را درباره ضرورت نبوت برای بشر نقل کرده و چنین گفته است: «و چه زیبا و عالی گفته بوعلی در کتاب نجات، آن جا که نیاز انسان‌ها را به شریعت الهی که به وسیله انسانی (نبی) بیان شده، توضیح می‌دهد، می‌گوید: نیاز به نبی و بیان‌کننده شریعت الهی و ایدئولوژی انسانی در بقاء نوع انسان و در رسیدن انسان به کمال وجودی انسانی اش، بسی بیش‌تر است از نیاز به رویانیدن مو بر ابروان و مقعر ساختن کف دو پا و منافی

چنین مکتبی را طراحی و پی‌ریزی کند؟ در این که عقل فردی توانایی آن را ندارد تردیدی نیست، آیا عقل جمعی بشر برای این مهم کافی است؟ آیا بشر می‌تواند با استفاده از مجموع تجارب و دانش‌های گذشته و حال خود چنین طرحی را برزد؟

پاسخ این پرسش با توجه به آنچه پیش از این درباره نارسایی عقل و دانش بشر در شناخت سعادت حقیقی، مصالح و مفاسد کلی و بنیادی بیان گردد، منفی است.

بر این اساس، انسان به مکتب و ایدئولوژی‌ای و حیانی نیاز دارد که خلأ معرفتی انسان را در زمینه ایدئولوژی و مکتبی جامع که بتواند تعلق خاطر و ایمان افراد جامعه را برانگیزد و مشتمل بر خطوط اساسی و کلیدی برنامه‌ای جامع برای زندگی فردی و اجتماعی بشر باشد برطرف سازد.

اگر انسان را بالاترین مجهول برای خودش بدانیم، به طریق اولی جامعه انسانی و سعادت اجتماعی مجهول‌تر است، پس چه باید کرد؟ این جاست که

دیگر از این قبیل که صرفاً نافع در بقای نوع انسانی اند بدون آن که ضرورت بقای نوع را ایجاب کنند.

استاد مطهری، در پایان یادآور شده است که دلیل یاد شده همان گونه که ضرورت وجود يك مکتب و ایدئولوژی را اثبات می‌کند، ضرورت پیوستن فرد به مکتب و ایدئولوژی را هم روشن می‌سازد، اما پیوستن فرد به ایدئولوژی به صورت واقعی در گرو ایمان داشتن فرد به ایدئولوژی است، و ایمان به ایدئولوژی در گرو دو چیز است:

الف. ایدئولوژی باید بر نوعی جهان بینی متکی باشد که بتواند عقل را اقناع و اندیشه را تغذیه نماید.

ب. ایدئولوژی باید بتواند به صورت منطقی از جهان بینی خود هدف‌هایی را استنتاج کند که دارای کشش و جاذبه باشد.

با دو شرط یاد شده، عشق و اقناع که دو عنصر اساسی ایمان‌اند، دست به دست یکدیگر داده جهان را به نحوه‌ای

مطلوب می‌سازند. (۱)

نیاز انسان به ایمان دینی

تا این جا وجه نیازمندی انسان به رهنمودهای دین آسمانی جهت شناختن و یافتن راه درست زندگی در قلمرو مسال فردی و حیات اجتماعی روشن گردید. جهت دیگر نیازمندی انسان به دین از جنبه نیازمندی او به ایمان دینی است، این نیاز، هم در حوزه حیات فردی مطرح است و هم در حوزه حیات اجتماعی. استاد مطهری برای ایمان دینی در زندگی فردی و اجتماعی بشر آثار و نقش‌هایی را برشمرده است که پاره‌ای از آنها هیچ گونه بدیل و قرینه‌ای ندارد، و برخی دیگر را اگر چه ممکن است در حدی نازل از طریق تعلیم و تربیت‌های بشری به دست آورد، ولی مرحله کامل و ایده آل آن جز از طریق ایمان دینی به دست نخواهد آمد.

آثار روحی و فردی ایمان

اولین اثر ایمان دنی، ایجاد خوشبینی

آرامش خاطر می‌دهد. خوش‌بینی نسبت به جهان، امیدواری در زندگی، و آرامش خاطر و رفع اضطراب‌ها و نگرانی‌های روحی، زندگی را در کام انسان شیرین و گوارا خواهد ساخت. در نتیجه او از زندگی احساس لذت بیشتر و کامل‌تری خواهد کرد. این لذت، از لذت‌های روحی و معنوی است که بسیار کامل‌تر از لذت‌های مادی است.

کاهش یافتن ناراحتی‌ها و آزرده‌گی‌های خاطر، از دیگر آثار روحی ایمان دینی است. زندگی بشر، از رنج‌ها، مصایب، شکست‌ها، ناکامی‌ها و تلخی‌ها جدا نیست، اگر چه پاره‌ای از مصایب و ناملازمات زندگی قابل پیش‌بینی و پیش‌گیری است، اما پاره‌ای از آنها قابل پیش‌بینی یا پیش‌گیری نیست. پیری و فرسودگی از عوارض طبیعی حیات است و يك سلسله شدايد و ناملازمات را با خود دارد که اجتناب ناپذیر است. چنان که از مرگ و خاموش شدن چراغ زندگی دنیوی انسان گزیر و گریزی نیست. ایمان دینی، با توجه به باوری که به اجر و پاداش اخروی

به جهان و نظام هستی است. ایمان دینی، به تلقی انسان نسبت به جهان شکل خاصی می‌بخشد به این گونه که آفرینش را هدفدار، و هد آن را خیر و تکامل و سعادت معرفی می‌کند. چنین تصویری از جهان، نگرش انسان به جهان را خوشبینانه خواهد کرد. در این صورت، عقب‌ماندگی‌های خویش را ناشی از غفلت و سستی خود می‌داند نه ناشی از ناعادلانه و غیر عادلانه بودن نظام جهان. در نتیجه نسبت به جهان نگرش خوش بینانه دارد. این خوشبینی سبب امیدواری به زندگی می‌گردد، و این، دومین اثر ایمان مذهبی از نظر بهجت آفرینی است. خوشبینی و امیدواری به زندگی سبب آرامش خاطر و کاهش یا از بین رفتن اضطراب‌ها و نگرانی‌های روحی نسبت به زندگی و سرنوشت خویش است.

ایمان دینی، از آن نظر که اعتماد و اطمینان انسان را نسبت به ساختار و نظام جهان جلب می‌کند، هر گونه نگرانی و دلهره‌ای را در مورد رفتار جهان در برابر انسان از بین می‌برد و به جای آن به او

روشی که در زندگی اجتماعی باید پیموده شود، و نظمی که باید بر زندگی اجتماعی حاکم گردد. تعیین وظایف و تقسیم کار و مسئولیت‌ها، همگی بر اساس غریزه، تحقق می‌پذیرد، ولی انسان، اگر چه زندگی اجتماعی‌اش ریشه‌غریزی و طبیعی دارد، ولی تعیین مسئولیت‌ها و وظایف، بر عهده‌وی نهاده شده است، این نیاز از طریق قانون برآورده شدنی است، و قانون آن گاه کارآیی خواهد داشت که با ایمان همراه باشد، یعنی افراد جامعه به آن ایمان داشته باشند، و از روی رضا و رغبت و اطمینان خاطر آن را پذیرفته باشند. این ویژگی آن گاه دست یافتنی است که قانون جنبه‌قدسی داشته باشد، قدسی بودن قانون در شکل عالی و ایده‌آل در گرو ایمان به خاستگاه وحیانی قانون است. در این صورت، انسان مسئولیت‌های اجتماعی خود و اجرای قانون را صرفاً به انگیزه‌های مادی و زودگذر انجام نخواهد داد، بلکه انگیزه‌ای الهی و معنوی خواهد داشت.

زندگی اجتماعی سالم آن است که افراد، قوانین، حدود و حقوق یکدیگر را

در برابر صبر و پایداری در برابر ناملازمات زندگی دارد، ناراحتی‌های ناشی از این گونه حوادث ناگوار را از بین می‌برد یا لااقل کاهش می‌دهد. این، حقیقتی است که علاوه بر این که از پشتوانه استدلال عقلی برخوردار است، و تعالیم و حیانی نیز بر آن تأکید کرده است، دانش و تجربه بشری هم آن را تأیید نموده است. تجربه ثابت کرده است که اکثر بیماری‌های روانی که ناشی از ناراحتی‌های روحی و تلخی‌های زندگی است، در میان افراد غیر مذهبی رواج دارد، و انسان‌های مذهبی، به هر نسبت که ایمان قوی و محکم داشته باشند. از این بیماری‌ها مصون‌ترند.

ایمان دینی و زندگی اجتماعی

چنان که در بحث‌های پیشین بیان گردید، زندگی اجتماعی برای انسان یک ضرورت است، و تفاوت زندگی اجتماعی او با دیگر جاندارانی که آنها نیز زندگی اجتماعی دارند، در این است که در جانداران اجتماعی، هم زندگی اجتماعی از غریزه طبیعی الهام می‌گیرد، و هم راه و

پیوند می‌دهد و متحد می‌کند، ایمان مذهبی است. تجلیات انسانی انسان‌ها که مانند ستارگانی در آسمان تاریخ پر حادثه انسانی می‌درخشند، همان‌هایی است که از احساس‌های مذهبی سرچشمه گرفته است.

حاصل آن که تنها ایمان مذهبی قادر است انسان را به صورت یک مؤمن واقعی درآورد، هم خودخواهی و خودپرستی را تحت الشعاع ایمان و عقیده و مسلک قرار دهد، و هم نوعی تعبد و تسلیم در فرد ایجاد کند به طوری که انسان در کوچک‌ترین مسئله‌ای که مکاتب عرضه می‌دارد به خود تردید راه ندهد، و هم آن را به صورت یک امر عزیز و گرانبها و محبوب درآورد، در حدی که زندگی بدون آن برایش هیچ و پوچ و بی معنی باشد، و با نوعی غیرت و تعصب از آن حمایت کند. این، بدان جهت است که ایمان مذهبی به ایده انسان جامعه تقدس می‌پوشاند و به صورت مطلق بر وجود انسان حاکم می‌گردد. (۱)

محترم‌شمارند، عدالت را امری مقدس به حساب آورند، به یکدیگر مهر بورزند، هر يك برای دیگری آن را دوست بدارد که برای خود دوست می‌دارد و آن را نپسندد که برای خویش نمی‌پسندد، به یکدیگر اعتماد و اطمینان داشته باشند، ضامن اعتماد آنها کیفیات روحی آنها باشد. هر فردی خود را متعهد و مسئول اجتماع خویش بشمارد. در سرتیترین نهان‌خانه‌ها همان تقوا و عفاف از آنها بروز کند که در ملاء عام. در نهایت بی‌طمعی به یکدیگر نیکی کنند، در مقابل ظلم و ستم بپاخیزند و به ستمگر و فسادگر مجال ستمگری و افساد ندهند، ارزش‌های اخلاقی را محترم بشمارند.

آن چیزی که بیش از هر چیز دیگر حق را محترم، عدالت را مقدس، دلها را به یکدیگر مهربان، و اعتماد متقابل را میان افراد برقرار می‌سازد، تقوا و عفاف را تا عمق وجدان آدمی نفوذ می‌دهد، به ارزش‌های اخلاقی اعتبار می‌بخشد، شجاعت مقابله با ستم ایجاد می‌کند و همه افراد را مانند اعضای یک پیکر به هم